

بخیال ساکنین آنها نیفتاد؟ آیا این ساحلها و رودها و بنادر و جلگه ها و چراگاهها بر کلبه های محقر، خانه های یکه و تنها، قراء فرحناک، شهرهای پر جمعیت، مراکز علم و صنعت، صنایع و محصولات یک تمدن دیرین مشتمل نیستند؟ «فلامارپون»

## تراجم و تفسیر

### ژان ژاک روسو

روسو در ۲۸ ژون ۱۷۱۲ در ژنو متولد شد، پدرش ساعت ساز بود، مادرش در ایام تولد وی درگذشت. در دوازده سالگی بمفارقت پدر و مهاجرت از موطن خویش مجبور گشت. این طفل که میبایست در آتیه از مشاهیر متفکرین بشمار آید و عنوان «او این راهب معبد انسانیت و نخستین خطیب منبر حریت» را احراز نماید اولاً بواسطه پدرش در «بوسنی» به «لامبرسیه ر» سپرده شد و پس از دو سال بدون اینکه چیزی یاد گرفته باشد آنجا را ترک کرد، ثانیاً او را بشاگردی تقریر نویس ژنو دادند، چند ماه در آنجا به کوییه کردن اسناد مشغول بود، آنگاه او را نزد کشیشی یکی از قصبات نزدیک فرستادند، ژان ژاک سه سال در اینجا توقف نمود، منظره های باصفای این قصبه روح طبیعت پرست او را شیفته خود ساختند، میتوان گفت حس عشق و طبیعت که در آثار وی مشاهده میشود و بنامی فلسفه او حکمران است در همین جا بوجود آمد.

زندگانی روسو بعد از این بانواع آوارگی میگذرد و مانند مردمان بی سروسامان از جانی بجائی میرود، برای دانستن ضرابت حال و اطوار، تند خوئی و مردمگریزی، امتیازات فطری روسو، باید بطغیانها و جوششهای روح سرکش وی نگریست. روسو بهر جا رفته و بهر راه پا نهاده، در آنجا یک ستیز و آویز، یک نزاع و جدال بر پا کرده است. پس از زد و خورد با کشیش پروتستان شاگرد حکاک شد و پیش از سه ماه باین کار تن در نداد، بعد نزد مادام «وارنس» رفت مدتی با وی بسر برده با کوئس «دوورسلی» طرح آشنائی ریخت، طولی نکشید نویسنده کی کنت «گووون» را پسندید. در این اثنا مادام «وارن» را پیدا کرد و بدلات او یکی از مدارس مذهبی داخل شد و از اینکار نیز صرفه نبرد، مجدداً بملاقات مادام «وارنس» شناخت، دوباره با مشار الیها بهم زده بهمراهی یکی از سفرها به «وندیک» عزیمت نمود و پاریس برگشت.

در ۱۷۵۰ آکادمی «دیزون» در روزنامه «مرکور دفرانس» این مطلب را از علما و ادبا پرسیده بود: «آیا تأسیس صنایع و علوم بتهدیب اخلاق خدمت کرده است؟» روسو مقاله در جواب نگاشته با دلایل ثابت کرد که تأسیسات علمی و صنعتی در هر عصر باعث تحزیب اخلاق شده اند، روسو در این وقت از صندوقداری مسیو «فرانکوی» دست کشیده باستساخ نوتهای موسیقی میپرداخت، چندی نگذشت که مادام «دو پینای» در جوار قصر خویش عمارتی باو بخشید، فیلسوف جوان در منزل جدید ب فراغت زندگی مینمود،

کتابهای معروف وی : کوثر سوسیال ، نوول الوئیز ، امیل ،  
در اینجا وجود یافته از جمله آثار باقیه محسوب شدند .

افکار مندرجه در این کتاب ها بقدری با اوضاع اجتماعی و  
سیاسی آن زمان مخالف بودند که روسو از کثرت حملات معترضین  
توانست در پاریس بماند . در ۱۷۶۲ بحکم پارلمان کتاب امیل  
بسوختن محکوم گردید ، نویسنده را مثل جانی و مجرم دنبال نمودند ،  
روسو از پاریس گریخت و در «نوشاتل» رحل اقامت افکند ،  
در اینجا نیز بواسطه انتشار مکاتیبی که بر ضد روحانیون مینوشت  
از توقف ممنوع شده بجزیره «سن پیه ر» رفت ، هنوز از رنج  
راه نیاسوده بود که باشاره مجلس سنای « برن » مجبور شد از این  
نقطه مهاجرت نماید ، بانگلین مسافرت کرد ، مابین او و « هوم  
Hume » مشاجراتی بمیان آمده « هوم » او را بیماری تشبیه کرد که  
در سینه مهر و محبت پرورده باشند . در ۱۷۶۷ بفرانسه مراجعت  
نمود ، مدتی با نام مستعار « رلو » در قصر برنس « کوتی » مقیم  
بود ، در ۱۷۷۰ دوستانش اجازه سکونت پاریس را برای او  
تحصیل کردند بشرط اینکه در خصوص مذهب و حکومت چیزی  
ننویسد ، روسو تعهد خویش را بجای آورد و در سوم ژویه ۱۷۷۸  
در « آرمونویل » ده فرسنگی پاریس بدرود زندگی گفت .

از تاریخ اجمالی حیات روسو مطلع شدیم ، اکنون به تحلیل روحی  
و تتبع آثار این نویسنده بزرگ مشغول شویم . «اوزن نوئل» میگوید :  
« روسو زندگانی مرتب و منظم نداشت ، قسمتی از این آوارگی  
و پریشان روزگاری راجع بجاذه آزادی طلبی اوست ، میخواست



همیشه آزاد باشد و زنجیر علایق بدست و پای وی نه بیچد ، قسمت دیگر از خصوصتهای روحانیون و مخالفتهای دشمنان او فراهم شده در فرانسه و در همه جا بطرد و تبعید منتهی میشد . با همه اینها روسو همیشه مفتون بدایع طبیعت ، مجذوب مناظر خلقت ، مسحور لطافتها و زیباییهای شاعرانه بود . نوع بشر را نه تنها در الفاظ و عبارات بلکه براساسی برادر خویش میدانست ، هجاش از آرایش ربا و نفاق مبرا ، دشمن مداهنه و تماق ، بسیارخودپسند و مغرور و استقلال دوست بود . بزرگان و متنفذین عصر را بچیزی نمیشمرد ، باوجود محنتها و مشقتها و محرومیتها بنان خشک و جامه دلق قناعت کرده بار منت خلق نمیکشید ، روسو با افکار خود روش زمانه را تغییر داد ، روسو يك بشریت كامله یا انسان كامل - L'homme idéal - تصور نموده در عالم خیال عاشق این آرزوی محال بود ، در کرسی طبیعت برای انسانیت میگريست ، اما صورت واقعی حیات و تمایز تامه آن با تصورات فیلسوف ، او را بصورت يك شورش طلب در آورد و بیوسسات و مقررات اجتماعیه زمان خویش حمله کرد . عقیده روسو این است که انسان باید بزندگانی طبیعی برگردد ، این رجعت را از شروط حتمیه آسایش و خوشبختی بشر می شمارد و میگوید : « بحال طبیعی برگردیم ، زنجیرهای دبروز را بگسایم و شب شوم تاریخ را از لوح خاطر بزدايم . »

باید دانست مقصود فیلسوف این نیست که انسانها بحال وحشت و بداوت رجعت نمایند ، مقصود این است که طهارت قلب و روح

از زیانکارهای هیئت اجتماع تباہ نشود و انسان بچاهسار بغض و حسد و طمع و رذایل نیفتاده حیسانی ساده و بی آرایش بگذراند ، « تولستوی » و « هوگو » نیز در این فکر یرو او بوده‌اند و مجمع بشریت را فاسد کننده اخلاق میدانسته‌اند ، بعد از روسو بسیاری از حکما نظریات او را مدافعه نمودند اما هیچیک مثل « تولستوی » از اصول افکار او تبعیت نکردند ،

اولین خطابه او در پاسخ آکادمی « دیزون » شایسته دقت و ملاحظه است ، زان ژاک میگوید : « در مصر قدیم زندگانی مردم بخوشی و سعادت میگذشت ، اهالی بناسیس تمدن حقیقی و طبیعی موفق شده بودند ، همینکه مطلق علم و فن در مهد مدنیت روی برقی نهاد تمدنی اخلاق ظاهر گشت و باضمحلال آن قوم خانمه پذیرفت. یونانیها دوبار بر آسیا مشغول شدند ، هوس تجمل و خود آرائی که از نتایج صنایع و علوم بود در مزاج آنان تصرفانی کرد که همت و اندام را به تن آسانی مبدل ساخت ، میکروب زیب و زیور آن دلبران را چنان پوسانده بود که « دموستین » نیز نتوانست آنها را خلاص کند ، خلقت جنگجوی رومنها نیز در ورطه همین سفاهتها با انکشاف علم و صنعت نابود شد .

مخاصمه « وولتر » و روسو یکی از مسائل مشهوره است ، منشأ کینه وولتر این بود که روسو مکتوبی درخصوص تئاتر به « دالامبر » نگاشت و آنرا مفسد اخلاق خواند ، باوجود این خودش تئاتر « ناریس » و « فالگیر دهکده » را نوشته بود . بکنفر از هوا خواهان وولتر مینویسد : « در ۱۷۵۰ وولتر برای ملاقات

فردریک به برلن رفته بود ، در غیاب او اوضاع ادبیات بقدری مختل شد که آکادمی «دیپزون» در نافع بودن علوم و فنون باخلاق سئوالی کرد ، این گستاخی بر وولتر گران آمد ، گرانتر از همه اینکه یک آدم ناشناخت در این موضوع سخن راند و لازم دانست لجامی بدهان ارباب قلم گذاشته شود ، اسم این آدم روسو و شاگرد ساعت ساز بود ،

در همین اوقات که وولتر با کمال عظمت در مرکز اروپا توقف داشت آکادمی سلطنتی موسیقی او برای کوچکی بنام «فالگیر دهکده» بمعرض تماشا نهاد. دو نفر بچه ، یک پیرمرد ، چند خواننده از جوانان روستائی ، چند قطعه شعر خالی از تصنع و تکلف ، دو یا سه آهنگ ساده لطیف ، ترکیب پیه من چین بود. شعرها و آوازهها بلطایف طبیعت مشحون بودند ، از نغمات جوانانها در جبال آلپ ، از صدای عشق اطفال سیزده ساله ، رواج دلپذیر زمانهای ابتدائی استشمام میشدند. این تناثر انقلابی ناگهانی ایجاد کرد ، چند نفر شبان و دهقان با لطافتی زاید الوصف هیئت اجتماعی مصنوعی را باغوش طبیعت دعوت میکردند ، این اثر را روسو ترتیب داده بود . مقارن این حال زان ژاک مقاله «اقتصاد اجتماعی» را در دائرةالمعارف نشر نمود ، مجدد موسیقی از تغییر تمام نظامات بشری حرف میزد . وولتر که بیش از همه بظهور روسو در عالم علم و ادب نگران بود در همه جا میگفت : « این زان ژاک کیست ؟ عاقل است ؟ دیوانه است ؟ » وولتر در مقابل خویش جوانی غیر معروف را میدید که برضد اصول و قواعد او حرکت مینمود و



از دورباش مقام و فلسفه وی باک نداشت.

کتاب « فرار داد اجتماعی - کونتراسوسیال » که ولتر آن را « Contrat insocial de l'insociable J.J. Rousseau » مینامید از آثار مهمه ایست که در انقلاب کبیر فرانسه تأثیر عظیم داشته ، یکی از عشاق این کتاب میگوید : « کونتراسوسیال انجیل انقلاب است ، « میرابو » و « داتونها » و « روبسیه رها » و « سابر سران و سرکردگان شورش با این کتاب بمسجد انقلاب رفتند ، در پای کبوتین فریاد « سرا روسو میکشدا » بسیار شنیده شده است ، روسو در این کتاب از تشکیلات جمعیها ، از حقوق انسان ، از حاکمیت از اداره و نظامات اجتماع گفتگو میکند بر حکومتهای استبدادی حمله کرده عوامل اولیه حقوق بشر را معرفی مینماید . عقیده روسو این است که حکومت در نتیجه یک فرار داد صورت گرفته و شرط اصلی آن آسایش مردم است ، حکومت در مورد تعهد این وظیفه حریت خلق را اندکی محدود تواند کرد ، اما اگر در تمهیدوسایل آسودگی آنان مسامحه نماید فرار داد مزبور باطل خواهد بود .

کتاب « امیل Emile » روسو نیز از آثار بدیمه است ، این کتاب بواسطه اشغال بر قواعد جدید تربیت و تعلیم اطفال در افکار عموم تأثیرات فوری بخشید ، و بتمام زبانها ترجمه شده ، علمای علم تعلیم حتی اضمداد روسو از مندرجات این تألیف عالی بسی استفاده نموده اند (۱).

(۱) دو فصل از امیل در شماره های ۲ و ۱ درج شده ، بعنوان « پرورش اطفال » و « مادر باید بچه را شیر بدهد » مراجعه نمایند .

کتاب «نوول الوئیز» - La Nouvelle Heloïse « رومان حسی و فلسفی و معرف قدرت شعری و ادبی روسو است. این سرگذشت که در گوشه انزوا و مصاحبت طبیعت بوجود آمده، مکاتیبی است که اشخاص یکدیگر نوشته اند. بد بختی عشاق و جدال آنان با شدايد عشق در هيچ جا با این تأثیر و با این لرزش درونی مصور نشده، گذشته از فکر های فلسفی، مناظر طبیعی، قله مرتفع کوههای آلپ، رنگها و زمزمه های ملال انگیز دریاچه ها، طراوت چمنها، دلربائی آفاق بعیده، مانند چهار چوبه نفیس اطراف این تابلو را گرفته اند. پیش از آنکه کتاب چاپ شود روسو بخط خود نسخه های متعدد مینوشت و بخانمها میفروخت، در آنصورت که حرکات مغایر ادب عمومیت داشت این کتاب زنان را برای وفاداری دلالت نمود و حسن عشق و عفت را در آنها بیدار ساخت، «نوول الوئیز» دو چیز تازه داشت، یکی نقاشی بیم و امید و آرزو و حرمان و دلباختگی و فراق که تا آنوقت این طرز انشاء در شعر فرانسه دیده نشده بود، دومی تجربه اصلاح ما بین مذهب و فلسفه؛ قلم روسو صافی طبیعت را نیز بآن افزود.

«اعترافات» روسو کتاب غریبی است، فیلسوف سخنان نکفتنی را در این کتاب گفته است، شاید اعمالی که بخود نسبت میدهد همه راست نباشند. «ژول لومتر» منتقد معروف اعترافات را شدیداً رد کرده میگوید: «این کتاب نه به «Mémoires d'outre-tombe» شانو بریان، نه به «تودیمات» لامارتین،



نه به « یادگارهای جوانی » رنان ، شباهت ندارد . کتابی مثل « اعترافات » که راز های نهانی شخص را مکشوف سازد نه قبل از روسو نه بعد از او نوشته نشده است .

اکنون که ترجمهٔ حال روسو را پایان میرسانیم فقرات ذیل را خاتمهٔ آن قرار میدهیم :

هرچه میخواهند بگویند، انقلاب فرانسه را روسو ساخته است. این قوت سحر و صنعت که در « نوول الویژ » دیده میشود چیست ؟ روسو براه افراط رفته و عشق را عالمی پر از زحمت و عذاب پنداشته ، این کتاب آتشی است که خواننده رامیسوزاند. — ناپلئون —

تأثیر جهان یمای فکر روسو را انکار نمیتوان کرد ، باروتی را که از دو قرن تا آنوقت دانشمندان جمع کرده بودند روسو آتش زد ، افروختن این شعله در ارواح کاری است بسیار بزرگ. — برودون —

روسو همیشه راست و رُك گو و از ریا و نفاق گریزان بود ، نه فضایل را اظهار مینمود نه قبایح را پنهان میکرد ، شناسائی علو روح او کار همه کس نیست : — میرابو —

ترا برای این جهان خلق نکردند . تو باندازهٔ عفت و عزت نفس داشتی که برای این عالم شایسته بودی . — شیلر —  
آثار و شخصیت او را نمی پسندم ، اطوار و حالاتش تفرانگیز است ، روسو دیوانه است ، شارلاتان است . — وولتر —